

مولانا مظفر بلوچی

شاعر عرفانی - بہار در شبہ قارہ ہند

تصوف و صوفی در حقیقت از واژہ ہا صفاً مشتق است۔ تصوف قال نیست بلکہ حال است و حال را با واژہ ہا تو صیف کردن محال است۔ بہ نسبت این پروفیسور صنفی حیدر دانش می گوید: و نا آشنایان تصوف چہ اند خود رئیس انجمن تصوف از تو صیف الدین عاجز اند۔ صوفی نامدار ابو محمد بن حسین حریری تصوف را اینطور تعریف می کند: یعنی تصوف مزین کردن قلبہا از خصایل نیک و پاکی و بیرون راندن کثافتہا از دلہا می باشد۔ دانشور نامور نکلسن می گوید: تصوف از فلسفہ یونان مشتق است۔ دانشوران انگلیسی دوزی و وان کریمیزی گویند: تصوف از مذہب دید گرفته شدہ است و دیگران اظہار دارند: منابع تصوف مذہب بودہ است۔ اینطور خیالات سراسر یاوہ گوئی است۔ منابع تصوف مذہب اسلام است صوفیہای کرام ہم بہ نسبت تصوف ہمیں خیالات دارند و ایشان تصوف را روح اسلامی می خوانند۔ این را با آیات قرآنی و احادیث نبوی بہ اثبات رسانیدہ۔ تصوف در اسلام ہرگز از خارج نیامدہ بلکہ عین اسلامی است۔ صوفیہای کرام عشق الہی و معصیت ذاتی را پایہ تصوف می دانند۔

برای حصول اینها ریاضت، زهد و تقوی، ایثار و قربانی، صبر و قناعت، فقر و فاقه، عفو و درگذر، عجز و انکساری، ترک دنیا و توکل الی اللہ لازم است -

قرآن کریم عشق الهی و معیت ذاتی را درس می دهد -

عربی: اُدْعُونِي اسْتَعِجِبْ لَكُمْ.

فارسی: مرا بخوانید من ترا جواب می دهم

عربی: وَنَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ اَلَا تَبْصُرُونَ.

فارسی: و در کنار شما ام ولی شما نمی بینید -

اولین دور صوفیهای کرام از ۶۶۱ هجری (شش صد و شصت و یک) گرفته تا ۸۵۰

هجری (هشتاد و پنج) بوده - صوفیهای گرانهای این دور حضرت بصری، حضرت مالک دینار، حضرت محمد واسع، حضرت حبیب عجمی و حضرت سقطی و حضرت کرخی زندگی می کردند - در قرن دهم شش صوفی نامور شیخ ابوسعید بن العربی، شیخ ابو محمد الحلالی، شیخ ابونصر سراج، شیخ ابوطالب مکی، شیخ ابوبکر و عبدالرحمن سلمی، عمر بصری بودند - در قرن یازدهم هجری شیخ حضرت ابونعیم اصفهانی، شیخ ابوالقاسم قشیری، شیخ علی بجزیری، عبداللہ انصاری و شیخ ابوسعید ابی الخیر معروف بودند - از قرن دوازدهم صوفیهای کرام بنام "سلسله مخصوص" دانسته شدند - بانی سلسله قادریه اعلیٰ حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی، بنیان گزار سلسله سهروردیه شیخ سهروردی، مؤسس سلسله چشتیه حضرت خواجہ معین چشتی - همه صوفیهای زبور سرگرم رشد و هدایت بوده - بعد در سراسر جهان نظام خانقاهی دایر گردید - در گوشهای جهان خانقاه کشایش یافت - درین ضمن حضرت شیخ محی الدین عربی با خیالات شگفت آمیز در جهان نهضت برپا کردند یعنی حضرت شیخ در نوشته خود مطلب وحدۃ الوجود را طرح ریزی کردند - این موضوع موجب مقبولیت وی شد و هم موجب سرزنش - قلم نویسندگان در

اطراف این رژه رفت - مطرب ها این را آواز خواندند - شعر این موضوع را در دامن شعر گنجانیده - خلاصه از همه درود یوار صدای وحدة الوجود بلند می شد - همان فحو است که اورا مقام "شیخ اکبر" بخشید - این نوع مطلب در هر قالب سخن خواه قصیده خاقانی باشد یا مثنوی نظامی و رومی باشد و یا غزل سعدی و حافظ باشد دیده می شود -

افغانستان از آغاز گهواره علم و ادب و تهذیب تمدن بوده - در عین حال به ترویج و اشاعه اسلام نقش مهمی هم بازی کرده - اهل افغانستان در تلاش حق به نقاط مختلف جهان رفتند و با خودشان پیغام الهی و حدیث نبوی بردند - چند نفر که در جستجوی حق کشان کشان به هند آمدند عبارت اند از علی بهویری، بابا فرید الدین گنج شکر، آفتاب شریعت حضرت دیوان شاه ارزانی، شیخ شهاب الدین پیر جگوت، برهان الدین مظفر شمس بلخی - گفته اند که از در میان آنها حضرت شمس الدین بلخی تحت و تاج خود را ترک گفته در تلاش حق عازم هند شد - در آن وقت صدای شهرت و صوفی نامدار مقیم بهار بنام احمد چرمپوش بر هند و شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری در هند و هم خارج از هند ایران بلند می شد - این صدا به گوش حضرت شمس الدین رسید و فوری عازم هند شد و به دست احمد چرمپوش بیعت نموده پسرش مولانا مظفر بلخی علاقه به شیخ شرف الدین می داشت و به دست این بیعت کرد -
نسب این شیخ ازین قبیل:

مولانا مظفر بن سلطان شمس الدین بن سید علی بن سید حمید الدین بن سید بزرگ بن سید سلیمان بن سید ناصر الدین بن محمد بن یعقوب احمد بن اسحاق بن زید بن محمد قاسم بن امام زین العابدین بن امام حسین بن شاه مردان علی مرتضی کرم الله وجهه -
در تذکره های قدیم و جدید راجع به مظفر شمس بلخی سخن نه رانده ولی استاد محترم دکتر سید شاه امام الدین فردوسی در تالیف خود "فارسی گویان بهار" می نویسد -

”مظفر بلخہ در میان ۲۶۷ھ (ہفت صد و پست و پنج و ۳۰۰ھ (ہفت صد و سی) بدینا چشم
گشود۔ حضرت مولانا مظفر شمس بلخی سر سبد سلسلہ فردوسیہ بودہ و مرید و جانشین حضرت شرف الدین
احمد تکی منیر بودہ۔ مخدوم جہاں در یک موقع فرمودہ:

”تن شرف الدین جان مظفر و جان شرف الدین تن مظفر“

در خصوص فضیلت مولانا مظفر بلخی ”مناقب الاصفیا“ می گوید:

شیخ بلخی در میان شیوخ طریقت مرتبت بلند و ارفع می داشت و در میان اصحاب حقیقت
معزز و محترم بود۔ معرفت و نکات دقیقش را خوب می دانست و در توحید و اسرارش استاد بودہ۔
در ریاضت و مجاہدت در میان سالکین ہم عصر راسخ ترین بود۔ تا وقتیکہ کہ بہ منزل مقصود نرسیدہ اور
اسیر الی اللہ قرار حاصل نیامد۔ تا ہنگامیکہ در محیط عشق نانتناہی نرسیدہ در سیر فی اللہ آرامش نمی
گرفت۔ جز عشق الہی ہیچ یک از علایق دنیا مقید نگشتہ۔ در تمام عمر مشغول عشق الہی بودہ۔ دنیا و
چیزہای دنیا حتی آخرت ہم بنظرش حقیر معلوم می شد۔ در سخن گفتن ہنرمند بود۔ تنہا شیر دل می
توانست با حرف زند۔ کم ہمت و پست حوصلہ در برابر اوتاب نمیآورد۔ شخصی کہ تن و جان
خود را فدای تو انست کند بہ معرفت اومی شد۔ در علوم شریعت مہارتی می داشت نزد درو پستی کہ می
رفت از و در خصوصی مشکلات و مسایل علمی و زندگی سوال می کرد۔ وقتی کہ جواب ریاضت بخش نمی
گرفت مطمئن نمی شد و ہم بہ او اعتماد نمی کرد۔ در قلب وی آتش عشق اینطور روشن بود کہ چیزی بعد
از بس بہ تن وی گرم می شد۔ بہ نسبت این صاحب مناقب الاصفیا می گوید:

”بیش از یک لاک مریدان دور و بر حضرت مخدوم جہاں حلقہ زدند از در میان آنہا
تقریباً چہل ہزار بہ درجہ واصل بحق رسیدند و از میان چہل ہزار سہ بزرگ یعنی مولانا مظفر بلخی و دود
یگر بودند کہ در دریای فیض وی غوطہ ور بودند بہ حضرت مولانا آتش عشق و دیعت شد و بہ دیگرال

در "مونسب القلوب" این سخن رانده که او در دہلی در یک مدرسہ بنام فیروز شاہ کوشک

لال درس می داد -

از کشف و کرامت مولانا مظفر بلخی زندہ کردن پرنده مرده را و دست بالا گرفتن و تفتن کہ

کعبہ را زیر آستین غلامان شرف خیلی معروف اند -

حضرت مولانا بلخی در ۸۰۳ھ (ہشت صد و سیہ) چشم بر جہاں بست و جانشین وی مخدوم

حسین نوشہ نوحید بلخی بودہ -

مثل پیر و مرشد او جواب سوالات ارادتمندان را بہ استدلال از آیات قرآنی و حدیث

می داد - در مکتوبات از شیوہ حضرت مخدوم جہاں انباع نمودہ - گذشتہ از مکتوبات سہ کتاب دیگر بنام

ہدایت درویشی، عقاید مظفری، مشتاق الانوار تصنیف کرد - بعلاوہ یک دیوان ہم بہ رشتہ تحریر آورد -

صراحت لہجہ، بی اعتنای بدنیہ، مہر بودن از تملق و چاپلوسی، عزت و مناعت نفس عاری

بودن از کینہ و طمع و حرص، ایمان بمبادی دینی و اخلاقی از ملکات اخلاق وی است - دال نوازی و مہر

بانی بی مثل بود - زندگیش بکلی صوفیانہ بود - در کلام وی تجربات روحانی دیدہ می شود - عشق الہی محور

ریاضت روحانی می باشد - صوفی از علایق دنیا دور می باشد - درست مثل اینکہ آب و گل

کنافہا را پاک می سازد - بچنین عشق قلب صوفی را تمیزی کند - حضرت مولانا مطالب دقیق

تصوف، نکات لطیف وحدۃ الوجود و جزئیات عشق الہی را در کلام خود جادادہ - برای اظہار افکار و

خیالات روحانی کمک از احوال و کوائف ہم گرفتہ بہ ہمیں دلیل در شعروں تاثیر شگفت آمیز پیدا

می شود - او بدون تکلفات و تصنع شعر سادہ می گوید ولی بیچ جا اثر کم نمی شود -

یک شعر بطور نمونہ:

با بال عشق بالامی رویم از زمین به چرخ اعلیٰ می رویم

دیوان وی دارای منقبت باشد که در ستایش پیرو مرشد خود سروده در هر دو یعنی شعر و نثر به
اظہار عشق علاقه می داشت - اومی گوید:

نظم و نثر هر چه می آید ز ما خود شعار عاشقی اشعار ما

وقتیکه در باره عشق اظہار می دارد می گوید که بدون عشق اگر عمر صد ساله در خدمت می
گذرد سایه بت پرستی زایل نمی شود - اومی گوید:

هر که بغیر عشق بسر برد عمر اگر چه صد ساله گر طاعت و ہم بت پرست رفت

مانند رومی و اقبال او ہم عشق را بر عقل ترجیح می دهد - مولانا مظفر فکرمی کند که برای

کار ساختن عقل لازم است ولی احساسات لطیف در نتیجه عشق پیدای شود - تفاوت بین عقل
و عشق به شیوه جالب ترین اظہار کرده -

عقل را جز کار سازی بیش نیست عشق را جز پاک بازی بیش نیست

یک جانب حضرت بلخی از لحالی مقام مسلک صوفی بوده و بجانب دیگر از حیث فطرت

دارای دل اندوه بار بوده که در آن آتش عشق الهی باندازه زبانه می کشید که هر آن چیزی که به اندام
وی لمس می کرد می جوشید -